



(۶)



مهراب امیری

بخش سوم از خاطرات لایارد در ایران

خلاصه آنچه گذشت

حرکت از اصفهان - همراهان - شاطر باشی - شفیع خان - آماد ه باش دروغی - ورود به مناطق بختیاری - فلارد - مهمان نوازی - چلکه - غارت و تهاجم - لردگان - ضیافت بختیارها - اثر شعر خوانی - مشکلات عبور از کوهستان - راهزنان - رودخانه کارون - قلعه تل - مهمانخانه برادران محمد تقی خان - همسر محمد تقی خان - طفل بیمار خان - ایلخانی بختیاری - زندهای علی نقی خان - لباس بختیاری - عروسیها - اقامت در قلعه تل بختیارها .

روز بیست و دوم سپتامبر ۱۸۴۰ شفیع خان کسی را نزد من فرستاد و گفت وسیله مسافرت از هر حیث آماده است .

ملانیز باقر آن استخاره کرده و اظهار داشته که امروز برای مسافرت روز مبارکی است ، و او (شفیع خان) قصد دارد امشب اصفهان را بقصد بختیاری ترك گوید ، وی توضیح داد علت آنکه در شب مسافرت می‌کنیم آنستکه هوا هنوز خیلی گرم است و از سوی دیگر مسافرت در شب برای اجتناب از برخورد با دزدان و راهزنان که او عقیده داشت از این دسته‌ها در کوه‌های بختیاری و آن مناطقی که ما بایستی از آن عبور کنیم فراروانند ، مناسب تر است .

وی گفت که هنگام غروب آفتاب در باغی که نزدیک عمارت مخرب و به هفت دست نزدیک شیراز میباشد برای حرکت آماده باشم .

من در موقع تعیین شده در محل موعود حاضر بودم و انتظار داشتم خان و همراهانش را نیز آماده حرکت ببینم ، ولی بزودی متوجه شدم که از قرار معلوم امشب قصد مسافرت را ندارند و خان روی فرشی زیر یک درخت مشغول کشیدن قلیان جدا ناشدنی ، یا بعبارت دیگر همیشگی خود بود .

زنهایی که بایستی در این سفر همراه ما باشند در حالی که سر تا پای خود را در چادر پیچیده و صورت خود را زیر نقاب پنهان کرده در میان پارها نشسته بودند ، چهار پایان را نیز کمند کرده و بسته و بعضی مشغول دادن علیق و علوفه به آن حیوانات بودند .

شفیع خان از تأخیر در مسافرت معذرت خواهی کرد و تقصیر را متوجه یکی از افسران معتمدان لدوله دانست ، یعنی همان کسی که بعنوان تحصیلدار و وصول مالیات بایستی همراه ما به بختیاری مسافرت نماید .

شفیع خان گفت او (تحصیلدار) برای وی پیغام داده است که فردا اول صبح برای حرکت آماده است ولی اگر او تغییر عقیده دهد و آماده مسافرت شود همین الان حرکت می‌کنیم ، اما اگر شاطر باشی (عنوان نوکر حاکم یا تحصیلدار) نباید لامحالہ فردا سپیده دم اصفهان را ترك خواهیم کرد .

چون کاری نداشتم ، اسب خود را در حلی بستم و قالی خود را نزدیک آن حیوان گستردم تا بهتر بتوانم از وی مواظبت نمایم .

صحنه‌ای بدیع و استثنائی بود ، ستارگان در پهنه بیکران آسمان فیروزه فام تلالوکنان

بالای سرما میدرخشیدند ، درختان تنومند و عظیم درستونهای منظم و مستقیمی در کنار خیابان طولی در آن تاریکی شب ، با شکوه و ابهتی خاص قد برافراشته بودند ، فروغی صاف و شفاف از آتش سوسوزنان در فاصله کمی میدرخشید که تعدادی افراد با سیما و قیافه های وحشیانه خود دور آن حلقه زده بودند .

سکوت و خاموشی سنگینی در آن دل شب همه جا را فرا گرفته بود ، هیچ صدائی در آن تاریکی شنیده نمیشد ، مگر که گاهی صدای زنگک قاطرها و چهارپایان که آنها را در آن حوالی کمند کرده و بسته بودند ، چون شب سردی بود خود را در عبایا بالاپوشی که همراه داشتم پیچیدم و بزودی بخواب رفتم .

من صبح زود در اثر سر و صدای مسافران که خود را جهت حرکت آماده مینمودند بیدار شدم ، شاطر باشی نیز آمده بود ، خدمتگزاران و چارواداران قاطرها را بار کرده و زنها و دخترها را روی بارها سوار کردند ، من نیز اسب خود را زین کردم و با این کاروان کوچک آماده حرکت شدم . من تنها مسافر عجیبی بودم که در این کاروان دیده میشدم . (۱)

۱- گردون و اتر قیلد مینویسد: «ما رین در نامه ای که بفرزندش لایارد در اصفهان نوشت ، گفته بود او هنگامی آسوده خاطر خواهد شد که وی (لایارد) هر چه زودتر مردمان وحشی و غیر متمدن و بی رحم آن کشور را ترک گوید ، و همین نویسنده میگوید ، بنیامین اوستین (دائمی لایارد) نتوانست از نامه لایارد بفهمد که چرا او از مینفور جدا شده و بجای آنکه بطرف مشرق زمین و سیلان برای انجام مقصود خود حرکت کند ، جهت خود را تغییر داده و مجدداً بطرف مغرب مراجعت کرده است ، آنان بسیار نگران و دلو افس بودند ، زیرا آن تنها نامه ای بود که بعد از شش ماه از لایارد دریافت داشتند .

لایارد در نامه دیگری که برای مادرش مارین نوشت ، توضیح داد که ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۰ اصفهان را بقصد بختیاری ترک گفتم و بعد از عبور از مناطق کوهستانی و جاده های صعب العبور سرانجام بعد از دوازده روز وارد قلعه تل شدم ، قلعه تل در شمال رشته کوههایی واقع شده که ما هنگام مسافرت از انگلستان بطرف مشرق زمین از آنجا عبور کردیم و خود را بدشتهای حاصلخیز و رودخانه های متعددی که دشت وسیع سوریه و مناطق کوهستانی و دامنه ارتفاعات لبنان را تا حدود دریای مدیترانه مشروب مینمایند رسانیدیم و میتوان گفت هزاران مایل جاده رطبی کردیم . لایارد نینوا ، بقلم گردون و اتر قیلد ، ص - ۵۹ .

توضیح : در اینجا بخوبی میتوان حدس زد که ما مورین سر ویس اطلاعاتی انگلیس هیچگاه هدف و ما موریت خود را با کسی حتی با افراد خانواده خود در میان نمیگذاشتند .

شفیع خان: شفیع خان که رهبری کاروان را بعهده داشت از طایفه سوهونی بوده که یکی از انشعابات ایل بزرگ چهارلنگ بختیاری میباشد.

او مرد بلند قامت و خوش تپیی بود و بشیوه لرها لباس پوشیده و هنگامیکه باصفهان آمد فقط کلاه خود را تغییر داده بود و بجای آن يك کلاه بلند ایرانی که از پوست بره دوخته شده بر سر نهاده تا شخصیت او را بزرگتر و باوقارتر جلوه دهد، این نکته خیلی مشکل و دشوار خواهد بود که انسان تصور کند چگونه این مردم وحشی و قسی القلب میتوانند با دوستان و همراهان خود همدمردی نمایند یا بمبارت دیگر آنان را درک کنند. ایشان در حقیقت نمونه ای از يك انسان کامل و از نژاد مردم کوهستانی ایران هستند که ادعا میکنند خون آریائی در شریان های آنان جریان دارد و در اعصار گذشته به این منطقه از جهان کوچیدند و در این کوهستانها اقامت گزیدند. (۱)

دو نفر از زندهای علی نقی خان برادر محمد تقی خان رئیس ایل بختیاری که همراه شوهرشان به تهران نرفته بودند سوار بر قاطرها با چند نفر از خدمه زن همراه ما به بختیاری مراجعت مینمودند در ابتداء آنان صورتهای خود را زیر نقاب و چادر پنهان کرده بودند ولی خیلی زود نقاب را از چهره ها برداشته و با هم آشنا شدیم و در بین راه و هنگام استراحت با یکدیگر گفتگو میکردیم، هر دو آنان واقعا زیبا و جذاب بودند، یکی از آنان يك دختر خردسال و دوست داشتنی پنج ساله ای با چشمان درشت و مژه های نرم و بلند داشت.

۱- دکتر رمان گیرشمن در مقدمه کتاب «کتاب خوزستان گهواره شاهنشاهی ایران» تألیف مهراب امیری مینویسد:

آریائی ها قبائل متحرکی بودند که حقیقتاً پس از عبور از کوههای قفقاز بفلات ایران آمدند و اقوام نزدیک آنها سیمیری ها و سیت ها نیز چندین قرن بعد از آنها چنین کاری را کردند، پارسی ها ابتدا در سواحل دریایچه ارومیه مقیم شدند و بعد از جبال زاگرس گذشتند و بمنطقه ای رسیدند که قلاع و صخره های بلند زاگرس واقع بود. آنها وقتی وارد نواحی مسجد سلیمان در حد فاصل فارس و خوزستان شدند به قبایل متعددی تقسیم گردیدند که هرودوت نام آنها را به ما داده است.

در این موقع است که ما با نیاکان مردم خوزستان برخورد میکنیم که قریب ۲۵ قرن قبل در کوهستانهای بختیاری زندگی می کردند و ارتباط نزدیکی با ایلامی ها داشتند. خوزستان گهواره شاهنشاهی ایران - تألیف مهراب امیری - ص - ۶۰۵ (مترجم)

من و آن کوچولو بزودی با هم دوست شدیم ، او از من می‌خواست تا او را جلو زین اسب خود سوار کنم و با هم راهپیمائی کنیم ، وی با صحبت‌های شیرین کودکانه خود مرا سرگرم می‌کرد و وقتی که اطراق می‌کردیم روی فرش با هم می‌نشستیم و با ساعت و قطب‌نمای من خود را مشغول می‌کرد.

او با مهره‌هایی که مادرش از اصفهان برای او خریداری کرده بود آرایش و زینت داده شده بود ، دست و پاهای کوچکش را با حنا خضاب و رنگ کرده بودند ، انگو و خلخال‌های طلا و نقره زیبادی در دست داشت و نامش بسی بسی ماه بود یعنی (LADY MOON).

شاطر باشی:

شاطر باشی یکی از افراد بی‌پرنسیپ و فاقد شخصیت بود که نمونه آن در ایران دیده می‌شود ، او يك كاتب یا باصطلاح ایرانیان یکنفر (میرزا) بود ، وی سوار بر يك قاطر سبب و قوی جثه بود که یکنفر از نوکران او سواره پهلوی وی قلیان نقره میناکاری شده او را در دست داشت و شاطر باشی لوله نرم و چرمی قلیان را زیر لب‌ها گذاشته و مشغول دود کردن بود ، او در حدود شش نفر نوکر همراه داشت ، وی سعی می‌کرد خود را فردی متشخص و بر جسته جلوه دهد . و بهمین منظور هنگام استراحت و اطراق از کاروان فاصله می‌گرفت .

من لباس بختیارها را همانطوری که قبلا شرح دادم پوشیده بودم ، شفیع خان پیشنهاد کرده کوشش کنم تا هویت من در این مناطق خطرناک که تاکنون هیچ فرد اروپائی از این منطقه عبور نکرده ناشناخته بماند . وی هم چنین توصیه کرد تا تفنگ و طپانچه خود را همیشه برای شلیک آماده نمایم ، البته نه برای نمایش ، بلکه برای مقابله با هر گونه خطری که ممکن بود هر لحظه ما را تهدید نماید .

من هنگام حرکت از اصفهان ده سکه طلا که بیول ایران معادل مبلغ بیست تومان بود از يك صراف گرفتم و آن اشرافی‌ها را در جوف کمر بند چرمی خود جاسازی کرده بودم و این پول تنها ثروت من در این مسافرت بود. (۱)

۱- لایارد هنگامی که وارد همدان شده بود تمام پول او را بین راه دزدیده بودند و از مبلغ سیصد پوندی که در موقع حرکت از لندن برای خود تدارک دیده بود هنوز مبلغ

همراهانم گفتند که در طول مسافرت هزینه سفر من مجانی خواهد بود ، زیرا
این يك وظیفه ویکی از طرق مهمان نوازی عشایر ایران است و چنانچه وجهی از این بابت
به آنان پرداخت شود نه تنها رنجیده خاطر خواهند شد بلکه آنرا يك نوع اهانت بخود تلقی
خواهند کرد .

شفیع خان یکنفر مستخدم جوان بنام (خونکار) ، (۱) که بسیار بد اخلاق و
عبوس بود در اختیار من گذاشت ، تمام اثاثیه من در این سفر در دولنگه خورجین پشمی
رنگارنگ جا داده شده و طبق معمول در ترك اسب حمل می شد که عبارت بودند از يك عدد
پیراهن مندرس و يك چکش و تعدادی میخ جهت نعل کردن اسب و يك یا دو جلد کتاب و
نقشه .

(ادامه دارد)

— دوپست پوند آن در بانك كوتزلند موجود بود ولی او نمی دانست که چگونه وجهی از آن بابت
در همدان دریافت نماید ولی با ورود بارون «دوبد» منشی سفارت روس مشکل لایارد تقریباً
حل شد زیرا در وحله اول جواز عبور برای او و میتفورد از شاه دریافت نمود که بتوانند
در قلمرو پادشاهی ایران مسافرت نمایند و در ثانی در مقابل يك چك بحواله بانك كوتزلند
مبلغ ده پوند نیز به عنوان قرض در اختیار لایارد گذاشت.

لایارد نینوا - ص - ۵۴

توضیح: ظاهراً میلی ازمهین پول بوده که لایارد در جوف کمر بند خود به بختیاری
همراه برده بود . (مترجم)

۱- این واژه یکی از القاب سلاطین آل عثمان است و تصور می رود معنی دیگری
یعنی خونخوار و خون آشام که دلالت بر سبعیت و درنده خوئی می کند دارد . ولسی فکر
می کنم این واژه از زبان تاتاری گرفته شده که معنی پادشاه و امپراطور را نیز می دهد .
(نویسنده)